

## سلیمان شاه ایوه و حمله مغول

محسن رحمتی<sup>۱</sup>

**چکیده:** حکومت ترکمانان ایوانی، به زمامت آل پرچم، در نیمه دوم سده ششم هجری در بخش غربی منطقه جبال، شکل گرفته و با حاکمیت سلیمان شاه ایوه در نیمه اول سده هفتم به اوج قدرت رسید. در جریان تنازع میان خلافت و سلطنت سلجوقی (و بعد از آن خوارزمشاهی)، موقعیت خود را ثابت نموده و به عنوان یک دولت حائل به رسمیت شناخته شد. پس از حمله مغول و نابودی حکومت خوارزمشاهی، ترکمانان ایوانی به سرکردگی شهاب الدین سلیمان شاه ایوه با پیوستن به جلال الدین خوارزمشاه به مقابله با مغولان برخاستند. بعد از مرگ خوارزمشاه با خلافت عباسی متعدد شده و قریب به سی سال در برابر پیشوی مغولان به سوی بغداد ایستادگی کردند؛ ولی سرانجام با فتح بغداد در ۶۵۶ق، و قتل سلیمان شاه، امارت ایوه نیز از هم پاشید. این مقاله با روش توصیفی- تحلیلی، نقش و جایگاه امارت ایوانی و سلیمان شاه ایوه در تحولات سیاسی- نظامی جهان اسلام در آستانه سقوط بغداد را بررسی می کند.

**واژه های کلیدی:** سلیمان شاه ایوه، ترکمانان ایوانی، آل پرچم، کرمانشاهان، بغداد، خلافت عباسی، ایلغار مغول

## Soleiman shah Ivayi and the Mongols Invasion

Mohsen Rahmati<sup>1</sup>

**Abstract:** The Ivāyī Turkmen Emirate was formed in the western part of the Jibāl province, under the Banū Parcham, in the second half of the sixth century(A.H), and reached its height with the ruler of Soleiman Shah in the first half of seventh century. Taking advantage of the struggle between the Abbāssid Chaliphate and the Saljuq Sultans (the later Khwarizm Shahs) it consolidated and was recognized as a separate state. This Emirate began to defy the Mongols. under Soleiman shah Iye, in alliance with Khwarizmshah Jalāl al dīn. After the death of Khwarizmshah, they united with the Abbāssid Chaliphate and resisted the advance of Mongols to Baghdād for about thirty years. Iye Emirate disintegrated with the conquest of Baghādād and the Killing of Soleiman Shah in 656 A.H.

By using the historical analytic method, this article seeks to investigate the role of Ivāyī Emirate and Soleiman Shah in confronting the Mongol invasion.

**Keywords:** Ivāyī Turkmens, Soleiman shah Ivayi, Banū Parcham, Jibāl, Abbāssid Chaliphate, Mongol Invasion

---

<sup>1</sup> Associate Professor Department of History, Lorestan University mohsenrahmati45@gmail.com

### مقدمه

رقابت خلافت و سلطنت از یکسو و حمله مغول از سوی دیگر، نیمة اول سده هفتم هجری را به برهه‌ای حساس در تاریخ ایران بدل کرده است. در آستانه حمله مغول، حکومت‌های محلی-ایلیاتی بزرگ و کوچک متعددی در جای جای ایران سربرآوردند که عموماً خاستگاه ترکمانی داشتند. ایلات ترکمان که پشتونانه نظامی سلجوقیان بودند، در سایه حاکمیت سلجوقیان بزرگ، مناصب مهم نظامی را به دست گرفته و با ضعف تدریجی سلجوقیان، قدرت سیاسی را نیز تصاحب کردند. از آن جمله، ترکمانان ایوابی بودند که در آستانه سده هفتم، به سرکردگی سلیمان‌شاه، موقعیت خود را به عنوان یک حکومت ایلی- محلی، در نواحی غربی ایران تثیت کردند.

با آغاز حمله مغول و سقوط سلطان محمد خوارزمشاه، حکومت‌های ایلی- محلی ترکمان، به طرق مختلف در مقابل ایلغار مغول واکنش نشان دادند. برخی بی تفاوت مانده و برخی به مقاومت در برابر مغولان پرداخته و تا آخرین توان خود مبارزه کردند و برخی هم با ابراز اطاعت نسبت به مغول خود را از گزند مغول اینم داشتند. حال سؤال این است که واکنش و نقش حکومت محلی ترکمانان ایوابی به سرکردگی سلیمان‌شاه ایوه در برابر حمله مغول چگونه بود؟

### پیشینه تحقیق

در مورد تحولات سیاسی ایران در اوایل سده هفتم، ایلغار مغول و چگونگی استیلای آنها بر ایران تاکنون مطالب زیادی نوشته شده ولی در اکثر آنها به معرفی ایلات ترکمان ایوابی، سلیمان‌شاه ایوه و نقش آنها در این تحولات توجه نشده است.<sup>۱</sup> مهجوریت سلیمان‌شاه ایوه تا آن حد است که لسترنج، میان او و سلیمان بن محمد سلجوقی خلط کرده و به خطأ، او را برادرزاده سلطان سنجر می‌شمارد.<sup>۲</sup> نخستین بار، محمد قزوینی در تعلیقات خود بر جهانگشای جوینی، اطلاعات منابع درباره سلیمان‌شاه را به صورت توصیفی کنار هم قرار داد تا او را برای

۱ نک: جی. آبوبیل (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی و دوستانی ایران در عصر مغول*، در تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، چ۵، تهران: انتشارات امیرکبیر، صص ۳۲۶-۳۲۸؛ برتولد اشپولر (۱۳۷۲)، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۵۵-۵۶؛ پی نز رشیدوو (۱۳۶۸)، *سقوط بغداد و حکمرانی مغولان در عراق*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان قدس، صص ۹۷-۷۱؛ محمد دبیر سیاقی (۱۳۴۶)، *سلطان جلال الدین خوارزمشاه*، تهران: کتابخانه ابن سینا، ص ۱۳۴.

۲ گای لسترنج (۱۳۶۴)، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۰۸.

خوانندگان معرفی نماید.<sup>۱</sup> فاروق سومر نیز با تکرار و تلخیص همان مطالب قزوینی، به معرفی مختصر تر کمانان ایوه پرداخته است.<sup>۲</sup> مقاله «سلیمان شاه ملک الایوه و ترکمانان ایوانی» نیز از آغاز تا پایان معطوف به بررسی وجه تسمیه ایوه است و هیچ مطلبی درباره نقش آنها در تحولات منطقه ندارد.<sup>۳</sup> بنابراین، تاکنون در باره ترکمانان ایوایی و موضع گیری آنها در برابر حمله مغول کار قابل توجهی انجام نگرفته است.

### خاستگاه و قلمرو ترکمانان ایوایی

منابع تاریخی، فقط از نیمة دوم سده ششم به بعد از این ترکمانان نام برده و نام آنها را به صورت‌های مختلف همچون ایوه، ایوا، ایوایی، الترکمان الایوائیه یا الایوانیه ثبت کرده<sup>۴</sup> و به صراحة ایوا را از ایلات ترکمان دانسته‌اند.<sup>۵</sup> کاشغری و رشیدالدین در شرح طوایف اغوز به ترتیب از طایفه‌ای به نام ایوا و بیوه نام برده‌اند.<sup>۶</sup> اگر پذیریم که این دو، نام یک طایفه هستند می‌توان تصور کرد که (ایوا، ایوه) نیز ضبط دیگری از همین نام است، آن‌گاه می‌توان ایلات ایوه را از اغوزهایی دانست که در عهد سلجوکیان به نواحی ایران کوچ کرده بودند.<sup>۷</sup> با توجه به روایت وصف درباره مهاجرت ایلات ترکمن در اوایل نیمة نخست سده ششم،<sup>۸</sup> برخی محققان، مهاجرت آنها به غرب ایران را به همین زمان مربوط دانسته‌اند،<sup>۹</sup> اما تسلط وی به

۱ عظامک جوینی (۱۳۷۵)، *تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قروینی*، ج ۳، تهران: انتشارات دنیای کتاب، حواشی مصحح، صص ۴۵۳-۴۶۳.

۲ سومر فاروق (۱۳۹۰)، *اغوزها، ترجمة وهاب ولی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، صص ۴۸۵-۴۸۸.

۳ فیروز منصوری (۱۳۶۵ق)، *سلیمان شاه ملک ایوه و ترکمانان ایوانی*، مجله‌ای پژوهش، س، ۱۲، صص ۵۵۷-۵۶۵.

۴ عزالدین علی بن اثیر (۱۳۹۹ق)، *الکامل فی التاریخ، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ*، ج ۱۱، بیروت: دارصاد، صص ۲۳۹، ۳۹۴. ۵ عزالدین بن هبة الله ابن ابی الحدید (۱۹۶۵)، *شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم*، ج ۸، ص ۵۰۱؛ عزالدین بن هبة الله ابن ابی الحدید (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی*، ج ۲، ص ۲۳۲.

۶ ابن ابی الحدید، همان، ج ۸، ص ۲۳۹؛ *منهاج سراج جوزجانی* (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی*، ج ۲، تهران: دنیای کتاب، ص ۹۶؛ محمدمبین محمدمرتضی زبیدی (۱۴۱۴)، *تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری*، ج ۸، بیروت: دارالفکر، ص ۳۲۱.

۷ محمدمبین محمدبن حسین کاشغری (۱۳۳۵-۱۳۳۳ق)، *دیوان اللغات الترك*، تصحیح معلم رفت، استانبول: مطبعة عامر، ج ۱، ص ۵۶؛ رشیدالدین فضل الله (۱۳۶۷)، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، ج ۱، تهران: انتشارات اقبال، ص ۴۳.

۸ برای اطلاع بیشتر نک: آن. لمبتون (۱۳۷۲)، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آزاد، تهران: نشر نی، ص ۱۰.

۹ فضل الله بن عبدالله وصف الحضره (۱۳۳۸)، *تاریخ وصف الحضره*، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریزی، ص ۱۴۹.

۱۰ فاروق سومر، همان، ص ۴۸۵.

زبان فارسی و حمایت از شاعران پارسی گوی،<sup>۱</sup> خلاف این را نشان داده و مؤید آن است که از اوایل عهد سلجوقی (و شاید همزمان با ابراهیم ینان) در این منطقه مستقر شده‌اند. اخیراً برخی پژوهش‌گران با تردید در صحت این انتساب و با استناد به این که ایوه نام محلی در اطراف اینده است، بیهوده می‌کوشند تا سلیمان شاه را از حکمرانان کرد یا لر غرب ایران معرفی کنند.<sup>۲</sup> اما ناکافی بودن دلایل، نارسایی مستندات و بی‌دقیقی در استدلال‌های ایشان، به طور کامل آن را از اعتبار انداخته و مانع از پذیرش دعاوی ایشان در این باره است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> به گفته منابع، دربار سلیمان شاه محل تجمع شاعران و سخن سرایان پارسی گوی بود. این امر مؤید تشویق‌های بی‌دریغ وی از این افراد تواند بود. در عین حال خود نیز به نجوم وقوف داشت و ابیات فراوانی به زبان فارسی سروده و از وی بر جا مانده است. (برای آگاهی بیشتر در این باره نک: جوینی، همان، ج. ۳، حواشی مصحح، صص ۴۶۱-۴۶۳؛ عبدالرزاقد بن احمدبن فوطی (۱۳۷۴)، مجمع‌الآداب فی معجم‌الآناتب، تحقیق محمد‌الکاظمی، ج. ۴، تهران: مؤسسه الطباءعه و الشیر و وزارت الثقافة والارشاد الإسلامي، ص. ۴۱؛ اثیر اومانی (۱۳۹۱)، دیوان اشعار، تصحیح امید سروی و عباس بیگ جانی، تهران: کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی، مقدمه مصحح؛ سومر، همان، ص. ۴۸۸). این شواهد حاکی از آن است که وی در فرهنگ ایرانی منطقه جذب شده است و البته نمی‌توان تصور کرد که در طول نیم سده یعنی فقط حدود دو نسل، این ترکمانان اینقدر تحت‌تأثیر فرهنگ ایرانی قرار گرفته باشند بنابراین باستی تصور کرد که این ایلات، از آغاز تهاجم سلجوقیان و احتمالاً همراه با ابراهیم ینان که نواحی غرب جبال را که بعداً مسکن ایوانی‌ها است را فتح کرد (نک: این‌اثیر، همان، ج. ۹، صص ۵۳۲، ۵۲۸، ۵۳۶-۵۳۷-۵۴۵، ۵۴۵، به این‌جا آمده باشد).

<sup>۲</sup> منصوری، همان، صص ۵۵۸-۵۵۹. شرف‌الدین بدیلیسی تاریخچه همه فرمانروایان کرد و لر را به دقت هر چه تمام‌تر از متون استخراج و در شرف‌نامه تدوین کرده است اما جز در شرح منازعه میان حسام‌الدین اتابک لر کوچک با سلیمان شاه ایوه، هیچ‌گاه نامی از سلیمان شاه نمی‌پرسد. به نظر می‌رسد که این سکوت شرف‌الدین درباره سلیمان شاه ایوه می‌تواند مؤید کافی برای بی‌پایه بودن ادعای همه کسانی که سلیمان شاه را کرد یا لر دانسته‌اند باشد.

<sup>۳</sup> مقاله ایشان حاوی دو بخش است در قسمت نخست بر این است که نشان دهد ایوه اسم قبیله یا ایل نیست و صرفاً اسم مکان است و چند استدلال در این باره ارائه می‌کند: الف. با استناد به وجود اسامی پرچم در میان کردهای غرب ایران در عهد قاجار و همچنین استفاده از اصطلاح پرچم برای نامیدن موهای جلوی سر افراد در میان کردها، می‌کوشد تا نشان دهد که پرچم پدر سلیمان شاه و رئیس ایوه، کرد بوده است. در حالی که این مستندات قانع کننده نیست زیرا همه این موارد به دوره معاصر و عهد قاجار (یعنی حداقل شش سده بعد از سلیمان شاه) مربوط است و طبیعی است که در طول این شش سده بعد ترکمانان ایوه در جمیعت کردی منطقه هضم شده و برخی از یادگارهای فرهنگی و قومی خود را هنوز حفظ کرده باشند. ب. با ارائه فهرستی طولانی از متون تاریخی در خصوص انتساب افراد و سپاهیان به نام مکان همچون لشکر بغداد، لشکر عراق، سپاه خوارزم یا بغدادیان، خوارزمیان و جز آن می‌کوشد تا لشکر ایوه مذکور در متون تاریخی را به یک مکان منتب کند، اما در همان متون (به ویژه راوندی که بیش از همه مورد استناد ایشان است) از اصطلاح اتابکیان، سلطانیان، قشیدیان به معنی اتباع و هواداران اتابک، سلطان یا قفسched هم استفاده شده (ابویکر علی بن سلیمان راوندی (۱۳۶۳)، راحه الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: علی اکبر علمی، صص ۳۴۵-۳۴۶). حال به چه منطق تخلف نایدیری می‌توان اثبات کرد که لشکر ایوه از نوع دسته اول یا دوم است؟ ج. با نقل جمله‌ای از راوندی (همان، ص ۳۸۶) مبنی بر این که «مجدالدین علاء الدوّله از میان ایوه به همدان آمد» نتیجه می‌گیرد که ایوه اسم مکان است. در حالی که همین جمله به وضوح خلاف آن را نشان می‌دهد. برای انتقال شخص از یک مکان جغرافیائی به مکان جغرافیائی دیگر، در ساختار زبان فارسی «از

در مورد نقاط استقرار ایلات ایوه اطلاع مستقیمی در دست نیست، فقط بر اساس مطالب پژوهشگران که در منابع آمده، شاید بتوان حدود تقریبی محل استقرار آن‌ها را تعیین کرد. در شرح مناقشات بین آخرین سلاطین سلجوقی (و بعدها خوارزمشاهیان) با خلفای عباسی، از ترکمانان ایوابی یاد می‌شود. بنابراین، می‌باشد استقرار گاه ترکمانان ایوابی را در منطقه بین همدان و بغداد، کرسی جبال و مرکز خلافت عباسی دانست. زبیدی مرکز آن‌ها را در اطراف اسدآباد می‌داند.<sup>۱</sup> حمدالله مستوفی نیز به حاکمیت سلیمان‌شاه ایوه بر کردستان اشاره می‌کند<sup>۲</sup> ولی معلوم نمی‌دارد که سلیمان‌شاه بر نواحی دیگری غیر از کردستان حکومت نداشته است. او در جایی دیگر، شرقی‌ترین ناحیه کردستان را کنگاور دانسته<sup>۳</sup> و تحرکات نظامی ترکمانان ایوابی در جریان لشکرکشی خوارزمشاه به قصد بغداد در ۱۴۰۷ق، در حدود کنگاور،<sup>۴</sup> نیز آن را تأیید می‌کند. بنابراین باید کنگاور را مرز شرقی قلمرو ایوابی‌ها در نظر گرفت. سهولت ارتباط آن‌ها با بغداد و هم‌چنین حضور رعایای سلیمان‌شاه در اطراف خانقین<sup>۵</sup> نیز حاکی از آن است که از

میان» به کار نمی‌برند بلکه همان حرف اضافه از کافی است مثل «حسن از تهران به کرج رفت.» و اتفاقاً همین اصطلاح «از میان» می‌تواند ناظر بر اطلاق ایوه به یک گروه انسانی (اعم ایل یا طایفه) باشد که مجاذوبین فوق الذکر مدتری را در میان آن‌ها زندگی کرده و سپس از میان آن‌ها به همدان نقل مکان کرده است. د. با نقل جمله ای دیگر از راوندی (همان، ص ۳۹۲) مبنی براین‌که «تورالدین کججه بسر ایوه دوانید به گمان آنکه ایشان از پیش برخیزند»، نتیجه می‌گیرد که ایوه اسم مکان است در حالی که جمله خلاف این را نشان می‌دهد. در کجای زبان فارسی برای حمله به یک منطقه جغرافیایی از اصطلاح «بسر دوانیدن» استفاده می‌شود و یا کدام انسان عاقلی به مکانی حمله می‌کند تا آن مکان از پیش برخیزد. دیگر این‌که در این جمله ایوه مفرد است اما «ایشان از پیش برخیزند» به صورت جمع آمده اگر منظور از ایوه اسم مکان است چرا چنین است؟ جز این که منظور از ایوه یک گروه انسانی (همچون ایل، طایفه چرآن) است که که در اسم مفرد ولی در افعال و رفتار چون مجموعه‌ای از انسان‌ها هستند به صورت جمع. ه. در قسمت دوم مقاله در بحث درباره ترکمانان ایوابی، همه آنچه را در قسمت نخست گفته نقض می‌کند و با استناد به منابع نشان می‌دهد که ترکمانان ایوابی، گروهی از ایلات ترک و ترکمان در غرب ایران بودند که به علت سکونت در خیمه‌های موسوم به ایوه ایوابی شهرت داشتند. بنابراین هر دو بخش ایران بودند که دیگر را نقض می‌کند. و حداقل نتیجه‌ای که از آن بر می‌آید می‌تواند این باشد که ترکمانان ایوابی از اغوزها و تیره اوا (ایوه) نبودند. اما با توجه به آن که ترکمانان هر چه و هر که بودند، تحت عنوان اتحادیه اغوز سازماندهی شده و همراه با سلجوقیان به ایران آمده بودند بنابراین حتی عدم انتساب ترکمانان ایوابی به فلان تیره مشخص از اغوزها تغییری در اصل مسئله ایجاد نمی‌کند و در نتیجه مقاله آقای منصوری چیزی بر معلومات محققان و دانش پژوهان نمی‌افزاید.

<sup>۱</sup> زبیدی، همان، ج ۸، ص ۳۲۱.

<sup>۲</sup> حمدالله مستوفی (۱۳۶۲)، نزهه // القلوب، تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب. ص ۱۰۷.

<sup>۳</sup> مستوفی همان، ص ۱۶۵.

<sup>۴</sup> ابن اثیر، همان، ج ۱۲، ص ۳۱۷.

<sup>۵</sup> عبدالرزاق بن احمد الشیبانی ابن فوطی (۱۹۹۷)، الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائة السالیع، حققه و ضبط نصه و علق علیه بشار عواد معروف و عماد عبدالسلام روؤف، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ص ۲۴۰.

طرف غرب نیز تا اطراف حلوان و خاقین<sup>۱</sup> را زیر فرمان داشته‌اند. قرار گرفتن خاقین در کنار راه بغداد به همدان،<sup>۲</sup> هم‌چنین عبور مسافران بغداد به همدان از میان قلمرو ایوه، حاکی از آن است که این ایلات در فاصله کنگاور تا نزدیکی بغداد در دو طرف این راه مستقر بودند. بر اساس توصیف حمدالله مستوفی به نظر می‌رسد که ایالت کردستان مشتمل بر استان کرمانشاهان و بخش‌هایی از استان کوتونی کردستان در قلمرو ترکمانان ایوابی بوده است.<sup>۳</sup>

با توجه به آن که اتابک ایلدگز، ایلات ایوه را تا نزدیکی بغداد تعقیب کرد<sup>۴</sup> و هم‌این‌که ایدغمش بعد از حرکت از بغداد به مقصد همدان، در قلمرو ایوه متظر امداد خلیفه ماند،<sup>۵</sup> می‌رود که مرز غربی قلمرو ایوه تا نزدیکی بغداد امتداد داشته است. با توجه به این قضیه و هم‌چنین با عنایت به تشابهات عمیق میان اشارات مورخان در باب قلمرو سلیمان‌شاه با معلوماتی که از قلمرو علی‌شکر ییک ترکمان داریم<sup>۶</sup> و هم‌چنین با توجه به آن که علی‌شکر و ایلات بهارلو، به نحوی اعقاب سلیمان‌شاه و ترکمانان ایوابی محسوب می‌شوند،<sup>۷</sup> به نظر می‌رسد که بتوان مرزهای شمال غربی حکومت ایوه را تا اطراف شهرزور و اربیل دانست. از مرز شمالی قلمرو ایوه نیز هیچ اطلاعی در دست نیست، اما با توجه به دست‌اندازی‌های مقطوعی ترکمانان ایوابی به اشتویه و اورمیه<sup>۸</sup> می‌توان گفت تا نواحی جنوبی آذربایجان را زیر فرمان داشته‌اند. از طرف جنوب نیز با توجه به ذکر نام هرسین و الیشت در قلمرو کردستان،<sup>۹</sup> می‌توان گفت که در منطقه شاپور خواست با اتابکان لر کوچک هم مرز بودند.

بدین ترتیب، بر اساس برخی اشارات متون تاریخی، اگر چه هسته اصلی حکومت سلیمان‌شاه کردستان با این حدود بوده است اما با توجه به میزان توان آن‌ها این قلمرو تغییر

۱ شهاب‌الدین عبدالله خواجه حافظ ابرو (۱۳۸۷)، *جغرافیای حافظ ابرو* (قسم مربوط به عراق، خوزستان، فارس) تصحیح و تحقیق صادق سجادی، ج. ۲، تهران: میراث مکتب، ص ۸۰ این دو شهر را حد بین جبال و عراق می‌شمارد.

۲ حافظ ابرو، همان، ج. ۳، ص ۸۰.

۳ مستوفی (۱۳۶۲)، همان، صص ۱۰۷-۱۰۸.

۴ ابن‌اثیر، همان، ج. ۱۱، صص ۳۹۴-۳۹۵.

۵ ابن‌اثیر، همان، ج. ۱۲، صص ۳۰۱-۳۰۲.

۶ نک: محسن رحمتی‌پاییز و زمستان (۱۳۸۶)، «تأملی در باب قلمرو علی‌شکر»، *تاریخ ایران و اسلام*، دانشگاه لرستان، س. ۱، ش. ۲، صص ۸۰-۸۱.

۷ فاروق سو默 (۱۳۶۹)، *قرائونلوا*، ترجمه وهاب ولی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۲۲؛ همچنین V. Minorsky (1960), "Bahârlû", *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. 1, Brill, Leiden: p.919.

۸ ابن‌اثیر، همان، ج. ۱۲، ص ۴۶۲؛ شهاب‌الدین محمد خرنذی زیدری‌نسوی (۱۳۶۵)، *سیرت جلال الدین منکبری*، تصحیح مجتبی‌مینوی، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۱۵۵، ۲۱۱.

۹ مستوفی (۱۳۶۲)، همان، ص ۱۰۸.

می‌کرده و در برخی موارد بخش‌هایی از مناطق حوضه رودهای دیاله و دجله در اطراف شهر زور و اربیل، قسمت‌هایی از عراق عرب، آذربایجان و لرستان را در اختیار می‌گرفتند.

### تشکیل حکومت ایوایی

در زمان حاکمیت سلجوقیان بر ایران، تعدادی از ترکمانان به این سرزمین وارد شده و با توجه به زندگی ایلیاتی، در نواحی کوهستانی مسکن گردیدند. ضعف سلجوقیان، بعد از مرگ سلطان مسعود در ۵۴۷ق و اسارت سلطان سنجر به دست اغوزها در ۵۴۸ق، زمینه را برای قدرت‌یابی این ایلات فراهم آورد.<sup>۱</sup> در این میان ترکمانان ایوایی به سرکردگی آلپرچم، استقلال مالیاتی و دیوانی کردستان از عراق عجم<sup>۲</sup> را رقم زندند. با استناد به روایات تاریخی تکاپوهای ترکمانان ایوایی به سرکردگی پرچم در نیمة دوم سده ششم، به تحرکات نظامی محدود شده و در قالب دراز دستی‌های ایلیاتی به مناطق شهری یا به قول مورخان، به صورت «فتنه و فساد» تبلور می‌یافتد که مخالفت سلجوقیان و خلافت عباسی را نیز در بی داشت.<sup>۳</sup> اما در اواخر سده، با

۱ نک: لمبتوون، همان، صص ۲۰-۲۱. اگر چه سلجوقیان عراق به عنوان یک قدرت ظاهیری، هنوز بر منطقه جبال مسلط بودند، ولی غزها در شرق خراسان، امیران ترکمن، تابع سنجر در غرب خراسان هم‌چون ایاقان، مؤید ای‌ایه، ترکمانان افشار به سرکردگی اتابک شمله در خوزستان، ترکمانان سلغور (سالور) به سرکردگی اتابکان سلغیری در فارس، ترکمانان آذربایجان به سرکردگی اتابکان آذربایجان، ترکمانان ایوایی در نواحی غربی جمل که از این پس به کردستان معروف شد، ایلات لرستان به سرکردگی اتابکان لر بزرگ و لر کوچک برای تصاحب قدرت در جای جایی کشور دست به کار شدند. (نک: ابن‌اثیر، همان، ج ۱، صص ۴۶۸-۴۲۵، ۴۲۷-۴۲۴، ۴۳۴-۴۳۳، ۴۵۹، ۴۳۶، ۴۹۲، ۴۷۷؛ جوینی، همان، ج ۲، صص ۱۵-۱۶؛ جوزجانی، همان، ج ۱، صص ۲۷۵-۲۷۶؛ مستوفی (۱۳۶۲)، همان، صص ۱۰۷-۱۰۸؛ لسترنج، همان، ص ۲۰۸).

۲ ما از تاریخ دقیق جدایی کردستان از عراق اطلاع نداریم ولی حمدالله مستوفی (۱۳۶۲)، همان، صص ۱۰۷-۱۰۸. نخستین کسی است که از ایالت کردستان در کنار عراق عجم نام برده و جدایی حساب اداری و مالیاتی آن ایالت را از جبال گزارش می‌کند و از سخن وی بر می‌آید که این امر پس از برافتان سلجوقیان، در اواخر سده ششم و در اوایل سده هفتم، رخ داده باشد، یعنی زمانی که هنوز قدرت خوارزمشاهیان بر همهٔ صفات غربی ایران گسترده نشده بود و لذا شهاب‌الدین سلیمان‌شاه ایوه از ترکمانان شاه ایوه بر آن مسلط شده و استقلال خود را در رقابت خوارزمشاهیان و خلیفه حفظ کرد. وی حدود این ایالت را چنین تعیین می‌کند که از غرب به عراق عرب و از شمال به آذربایجان و دیار بکر (که موصل و اربیل نواحی جنوبی و شرقی آن را شامل می‌شد) و از شرق به عراق عجم و از جنوب به خوزستان محدود می‌شود.

۳ به گزارش ابن‌اثیر، ترکمانان ایوایی به رهبری امیر پرچم ایوایی در جبل می‌زیستند جمعیت آنان روز به روز در حال افزایش بود دست به فتنه و فساد می‌زدند در سال ۵۵۳ق، از دارالخلافه بغداد سپاهی به سرکردگی امیر منگورس مستترشده برای سرکوبی آنان اعزام شد. در این جنگ ترکمانان به سختی شکست خورده و گریختند. عده‌ای از ایشان هم کشته و اسیر شد و سرهای کشته‌شدگان و اسیران را با هم به بغداد بردند (ابن‌اثیر، همان، ج ۱۱، ص ۲۳۹). چند سال بعد در حدود ۵۶۷ق مجدداً پرچم امیر ایشان با گروهی از ترکمانان تحت فرمان خود به همدان رفت و دینور را غارت کرد و زنان و فرزندان مردم را به اسارت گرفت. با شنیدن خبر، اتابک ایلدگز، حکمران آذربایجان و همهٔ کاره دربار سلطان ارسلان به طغول سلجوقی (حک: ۵۵۵-۵۵۳ق) به مقابله با آن‌ها شتافت اما آن‌ها تا نزدیک بغداد گریخته و ایلدگز هم آن‌ها را تعقیب کرد. خلیفه عباسی، المستضیی بالله گمان کرد که ایلدگز قصد حمله به

توجه به نزاع خلافت و سلطنت، زمینه برای تشکیل حکومت ایوابی فراهم گردید اما به دلایل متعدد از جمله نزدیکی به بغداد و همدان، غلبه زندگی ایلی و ضعف مدنیت منطقه در عهد سلجوقیان، فقدان مرکز اداری قوی جهت تجمع دیوان سالاران و در نتیجه فقدان نیروی مجرب اداری، غلبه روحیه ایلیاتی و عدم تمایل به تشکیل حکومت،<sup>۱</sup> امارت ایوابی نتوانست از اقتداری شیوه به اتابکان فارس و آذربایجان برخوردار شود.

### ترکمانان ایوابی و تقابل خلافت و سلطنت

چنان که گفته شد منازعات میان خلافت و سلطنت، راه قدرت گرفتن ایوابی‌ها به زعمت آل پرچم را هموار نمود. سلاطین سلجوقی با انتصاب شحنه در بغداد، خلافت عباسی را زیر فرمان خود گرفتند چنان که خلافاً جز مسایل دینی و معنوی، حق مداخله در هیچ امری را نداشتند. با درگذشت سلطان محمد سلجوقی (حک: ۴۹۸-۵۱۱ق)، خلافای عباسی برای احیاء قدرت دنیوی خود دست به کار شدند. آغازگر این روند المسترشد بالله (حک: ۵۱۱-۵۲۹ق) بود که با سلطان سنجر سلجوقی و عمال وی در بغداد و جبال درآویخت و جان خود را بر سر این رقابت نهاد.<sup>۲</sup> جانشینان وی الراشد (حک: ۵۲۹-۵۳۰ق)<sup>۳</sup> و المقتضی (حک: ۵۳۰-۵۵۵ق)<sup>۴</sup> راه او را ادامه داده و بعد از مرگ سلطان مسعود (۵۴۷-۵۵۵ق) آن شهر را به طور کامل از سلطنه

بغداد را دارد پس به تدارک لشکر و نوسازی استحکامات شهر بغداد پرداخت و برای ایلدگز خلعت و القاب فرستاد. اما ایلدگز پوزش خواسته و اظهار داشت که قصد او فقط دفع پرچم و ترکمانان ایوابی بوده و نه چیز دیگر (ابن‌اثیر، همان، ج ۱۱، ص ۳۹۵).

<sup>۱</sup> سال ۲۲۳ عق ترکمانان ایوابی شهرهای اشنه و اورمیه در خاک آذربایجان چیره شده بودند و از مردم خوی نیز خراج گرفتند و در آن نواحی به تاخت و تاز پرداختند چرا که می‌دانستند سلطان جلال الدین خوارزمشاه در گرجستان و بعد هم در اخلاق درگیر نبرد است و گمان نمی‌کردند که متوجه ایشان گردد. پس در خاک آذربایجان پراکنده شدند و به راهزنی و یغمگری پرداختند خبرهای ایشان به سلطان جلال الدین می‌رسید، اما فرصت پرداختن بدان‌ها را نداشت تا این که شنید از بازرگانان تبریز اموال هنگفت و بسیاری گرفته‌اند. چون فساد و فتنه‌گری ایشان بالا گرفت و مردم به ستوه آمدند نمایندگان جلال الدین از شهرهای آذربایجان برای او پیغام فرستادند و از او یاری می‌جستند جلال الدین از خلاط برای سرکوبی ترکمانان ایوابی حرکت کرد و آن‌ها را غافل‌گیر ساخته بسیاری از آنان را به قتل رساند و زنان و فرزندانشان را به اسیری گرفت و اموال بی‌شمار نصیب لشکر سلطان شد (ابن‌اثیر، همان، ج ۱۲، ص ۴۶۲؛ نسوانی، همان، ص ۱۵۵).

<sup>۲</sup> نک: محسن مرسلپور- مهدی اسدی (زمستان ۱۳۹۱)، «تکاپوی خلیفه مسترشد عباسی برای کسب قدرت دنیوی و تقابل او با سلجوقیان عراق»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۱۵، ص ۱۶۷-۱۸۴.

<sup>۳</sup> نک: عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون (۱۱۰۲م)، *تاریخ ابن خلدون* (المسما العبر فی دیوان المبتدأ والخبر و...، تحقيق ابو صہیب الکرمی، بیاض: بیت الفکار الدولی، ص ۸۸۶-۸۸۷).

<sup>۴</sup> نک: همان، ص ۸۸۹-۸۹۲.

سلجوقیان خارج کردند. با روی کار آمدن طغرل بن ارسلان (حک: ۵۷۳-۵۹۰ق)، و الناصر لدین الله (حک: ۵۷۵-۵۷۵ق) روند دیگری آغاز شد. خلیفه قصد داشت تا دامنه نفوذ خود را به نواحی غربی ایران نیز گسترش دهد و سلطان سلجوقی قصد داشت تا مجدداً بغداد را زیر سلطه بگیرد.<sup>۱</sup> چنین امری به منازعه میان آن دو در اطراف دینور در سال ۵۸۴ انجامید.<sup>۲</sup> در این نبرد ترکمانان ایوابی به سرکردگی محمود بن پرچم در خدمت خلیفه بودند، اما با فرار خود شکست سپاه خلیفه را رقم زدند.<sup>۳</sup> پس از آن، خلیفه کوشید تا قزل ارسلان اتابک آذربایجان را علیه طغرل بشوراند<sup>۴</sup> و بعد از آن نیز خوارزمشاه تکش را به حمله علیه او ترغیب کرد.<sup>۵</sup> پس از انقراب سلجوقیان، خوارزمشاه جای آن را گرفت و ضمن درخواست واگذاری خوزستان به او، از خلیفه خواست تا سلطنت او را به رسمیت بشناسد. مخالفت خلیفه، تداوم رقابت خلافت و سلطنت را در بی داشت. توازن قوای آن دو و هم‌چنین احتیاط شان در انجام یک نبرد قطعی، طرفین را متقاعد ساخت تا در توافقی نانوشه، وجود امارت ایوه را به رسمیت بشناسند. نزدیکی قلمرو ایوه به بغداد باعث می‌شد تا آل پرچم با خلافت عباسی ارتباط بیشتری یافته و منافع آن‌ها بیشتر پیوند بخورد. چنان‌که در سال ۵۰۵ق حکمران ایوه، پرچم بن محمود به بغداد رفه و در مراسمی ویژه از خلیفه خلعت گرفت.<sup>۶</sup> هم‌چنین بعد از درگذشت پرچم بن محمود، خلیفه برای آن‌که راه را برای اعمال حاکمیت خود بر ایوه هموار کند، فرزند ارشد او سلیمان را عزل و فرزند کهtero او را که نامش دانسته نیست، به امارت برگزید.<sup>۷</sup>

### سلیمان شاه و حکومت ایوابی

نکرار نام پرچم در میان افراد سلسله خاندان حاکمه ایوابی، علاوه بر آن‌که این سلسله را به

۱ راوندی، همان، ص ۳۳۴.

۲ محمدبن علی ابن طقطقی (۱۸۶۰م)، *الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، تحقیق و اهلوارد، گریفزوولد: [ابی نا]، ص ۳۷۲؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۲، ص ۲۵-۲۴.*

۳ صدرالدین ابوالفوارس حسینی (۱۹۳۳م)، *اخبار الدوّله السلاجوقیه، تصحیح محمد شفیع، لاھور: [ابی نا]، ص ۱۷۷؛ راوندی، همان، صص ۳۴۵-۳۴۶ آورده که حتی لشکر ایوه هزیمتیان را تعقیب و غارت کردند.*

۴ راوندی، همان، ص ۳۶۳.

۵ ابن اثیر، همان، ج ۱۲، ص ۱۰۷.

۶ علی بن انجب الخازن ابن ساعی (۱۹۳۴م/۱۳۵۳ق)، *الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر، الجزء التاسع، عنی بنشره مصطفی جواد، بغداد: مطبعة السريانية الكاثوليكية، ص ۲۶۴.*

۷ ابن اثیر، همان، ج ۱۲، ص ۳۰۱.

آل پرچم مشهور ساخته، برخی پیچیدگی‌هایی هم در تنظیم شجره نسب و ترتیب حکومت این فرمانروایان به وجود آورده که با گزارش‌های تاریخی موجود قابل حل نیست.<sup>۱</sup> ظاهراً نخستین بار در جدال بین ایدغمش و منگلی بر سر جبال در سال ۱۰ عق، از سلیمان شاه ایوه یاد شده است.<sup>۲</sup> ایدغمش به سال ۱۰ عق به دستور خلیفه از بغداد روانه همدان شد و در قلمرو ایوه مستقر امداد خلیفه ماند تا با یاری آن‌ها منگلی را از جبال براند، اما سلیمان شاه که از خلیفه رنجیده بود، این قضیه، را به منگلی اطلاع داد و او با قتل ایدغمش، سپاهش را تار و مار کرد.<sup>۳</sup> این قضیه، اقتدار منگلی را در عراق عجم در پی داشت.<sup>۴</sup> اما توافق سه جانبه خلیفه عباسی با اسماعیلیان الموت و اتابک آذربایجان در تقسیم جبال میان خود، به زوال منگلی در ۱۲ عق متنه‌ی گشت.<sup>۵</sup> هیچ آگاهی در دست نیست که سلیمان شاه در چه زمانی توانست به جای برادر، ریاست ایوه را بگیرد؛ زمانی که سلطان محمدخوارزمشاه رهسپار جبال شده و در ۱۴ عق عازم بغداد بود، در گردنه اسدآباد، به برف و سرمای شدید دچار شده و بعد از تلفات بسیار، عقب‌نشینی کردند و ترکمانان پرچمی بار و بنه و عقبه آن‌ها را غارت کردند.<sup>۶</sup> در این جا نیز نامی از رئیس ایوه برده نشده، اما با توجه به آن که در هنگام بازگشت سلطان جلال الدین در ۲۱ عق، ریاست ایوه با سلیمان شاه بوده<sup>۷</sup> معلوم است که سلیمان توانسته ریاست ایوه را از برادر خود بگیرد و با توجه به قدرتمندی وی به نظر می‌رسد که انتقال قدرت به وی با آرامی صورت گرفته باشد.

### سلیمان شاه ایوه و اتحاد با جلال الدین خوارزمشاه

حمله مغول به ایران در سال ۱۷ عق، حکمرانان منطقه را به شدت تحت تأثیر قرار داد. عده‌ای از آن‌ها به اطاعت از مغولان گردند نهادند.<sup>۸</sup> برخی دیگر نیز ضمن ارتباط با مغولان و

۱ ابن فوطی در یکجا از قول ابن ساعی، سلیمان شاه را فرزند محمود و نوہ پرچم ذکر کرده (ابن فوطی ۱۳۷۴)، همان، ج. ۵، ص. ۲۹۶-۲۹۷ و در جای دیگر او را سلیمان شاه بین پرچمین محمود ذکر می‌کند (همان، ج. ۳، ص. ۳۶۷).

۲ ابن اثیر، همان، ج. ۱۲، ص. ۳۰۱؛ رشید الدین فضل الله، همان، ج. ۱، ص. ۳۴۹.

۳ رشید الدین فضل الله، همان، ج. ۱، ص. ۳۴۹؛ ابن خلدون، همان، ص. ۸۹۸

۴ همان جا.

۵ ابن اثیر، همان، ج. ۱۲، ص. ۳۰۷؛ رشید الدین فضل الله، همان، ج. ۱، ص. ۳۴۹؛ ابن خلدون، همان، ص. ۸۹۸

۶ ابن اثیر، همان، ج. ۱۲، ص. ۳۱۷؛ ابن خلدون، همان، ص. ۸۹۹.

۷ جوینی، همان، ج. ۲، ص. ۱۵۳؛ نسیوی، همان، ص. ۱۹۹.

۸ هم‌چون اتابکان فارس و ملوک شبانکاره، نک: محمدبن علی شبانکاره‌ای (۱۳۶۳)، مجمع‌الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: انتشارات امیر کبیر، صص ۱۶۴، ۱۸۵.

پرداخت هدایا به آن‌ها، به خلیفه عباسی نیز اظهار اطاعت می‌کردند.<sup>۱</sup> حکمرانان مسلمان نواحی غربی نظیر خلیفه بغداد، ملوک ایوبی شام و سلاجقه روم نیز ظاهراً به تصور خاتمه حمله مغول، هم‌چنان به اختلافات خود ادامه داده و تصوری از مقاومت در برابر حمله احتمالی مغولان نداشتند. اما به رغم سکوت منابع و اختصار روایات آن‌ها، توجه به اقدامات و رفوارهای سلیمان‌شاه‌ایوه نشان می‌دهد که او خود را برای مقابله با حملات آتی مغول آماده می‌کرد. اگر چه در این زمان، او با تقدیم هدایایی مختصر به خان مغول می‌توانست سلطه خود را بر همه نواحی غربی و مرکزی ایران گسترش دهد، ولی نه تنها چنین نکرد که به محض بازگشت سلطان جلال‌الدین، به او پیوست.<sup>۲</sup> جلال‌الدین به خاطر شکستی که در ۱۷ عق در پروان به مغولان داده بود،<sup>۳</sup> به عنوان اسطوره مقاومت در برابر مغول تبدیل شده و بسیاری از افراد متمایل و امیدوار به مقاومت در برابر مغول، انتظار بازگشت وی را می‌کشیدند. او با تعداد اندکی سپاه در ۲۱ عق از هند به ایران بازگشت و از کرمان به فارس و اصفهان گذر کرد<sup>۴</sup> و در حالی که برای قشلاق به سوی خوزستان می‌رفت، سلیمان‌شاه ایوه به استقبال وی شتافته و خواهر خود را نیز به عقد وی درآورد.<sup>۵</sup> با توجه به ضعف موقعیت جلال‌الدین که حتی برادرش غیاث‌الدین نیز از وی گریزان بود،<sup>۶</sup> و هم‌چنین دستور خلیفه به سرداران خود برای دفع او از پیرامون بغداد،<sup>۷</sup> این حرکت سلیمان‌شاه را جز به حسن مقاومت او در برابر مغولان نمی‌توان نسبت داد. او در سال ۱۴ عق به سلطان محمد، سر تعظیم فرود نیاورد و حتی در گردنۀ اسدآباد بر سپاه خوارزم زد و غنایم فراوان گرفت.<sup>۸</sup> ولی حالا در برابر یک سلطان آواره و بدون قلمرو سر تسلیم فرود آورده و خواهر خود را نیز به وی می‌دهد. خلیفه که از نفوذ و قدرت سلیمان‌شاه در منطقه تحت حاکمیت خود آگاهی داشت، از جلال‌الدین

۱ همچون قراختاییان کرمان، معین الدین نظری (۱۳۸۳)، منتخب التواریخ، به اهتمام پروین استخری، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۲۵؛ شبانکاراهای، همان، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ داودبن محمد بنناکتی (۱۳۷۸)، روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۲۱۴.

۲ جوینی، همان، ج ۲، ص ۱۵۳.

۳ ابن‌اثیر، همان، ج ۱، صص ۳۹۵-۳۹۶؛ نسوانی، همان، صص ۹۳، ۱۰۶-۱۰۷؛ جوینی، همان، ج ۲، ص ۱۳۶.

۴ نسوانی، همان، صص ۱۲۶-۱۲۷.

۵ نسوانی، همان، ص ۱۹۹؛ جوینی، همان، ج ۲، صص ۱۹۲-۱۹۳؛ رشیدالدین فضل‌الله، همان، ج ۱، صص ۳۹۳، بنناکتی، همان، ص ۳۷۸.

۶ نسوانی، همان، صص ۱۲۸-۱۲۹.

۷ وصف، همان، ص ۵۸۴؛ شبانکاراهای، همان، ص ۱۴۵؛ بنناکتی، همان، ص ۳۷۹.

۸ ابن‌اثیر، همان، ج ۱، ص ۳۱۷.

خواست که او و عمالالدین پهلوان (atabek le bazzar) را فرمانبردار خلیفه به حساب آورَد و جلالالدین نیز پذیرفت،<sup>۱</sup> اما اندکی بعد پشیمان شد و نسوی را در ۶۲۷ عق به عراق فرستاد تا از سلیمان شاه و عمالالدین در مورد تمایل به تابعیت از خوارزمشاه، نظر خواهی کند و ایشان ضمن اعلام تمایل خود به اطاعت از خوارزمشاه، سپاهی را برای خدمت به وی اعزام داشتند.<sup>۲</sup> این روایت به خوبی نشان می‌دهد که اتحاد سلیمان شاه با جلال الدین به چه مفهومی است. اگر هدف جلال الدین از اعمال حاکمیت، فقط اخذ مالیات و انباست خزانه بود، بایستی بلafasihle به سفیر خلیفه جواب منفی می‌داد، ولی چون مالیات و پول برای او اهمیتی ندارد، به راحتی این درخواست را می‌پذیرد. اما وقتی به برنامه‌های خود در برابر حملات مغولان می‌اندیشد متوجه می‌شود که یک هم‌فکر و هم‌زرم را از دست داده و بدون سلیمان شاه، قادر به دفاع از عراق عجم در برابر مغولان نخواهد بود. لذا پشیمان شد و برای این که از هم‌فکری سلیمان شاه با خود مطمئن شود، سفیر فرستاده و از وی جویا شد. سلیمان شاه هم به رغم نزدیکی به خلیفه و اطمینان به این که شرح این مذاکرات به گوش خلیفه خواهد رسید، بازهم تابعیت از خوارزمشاه را می‌پذیرد. بنابراین به نظر می‌رسد که سلیمان شاه، به دنبال گسترش قلمرو و اقتدار مادی خود نیست، بلکه در پی رسیدن به هدف عالی‌تر یعنی ایجاد اتحادیه‌ای در برابر مغولان است که جلال الدین را باتجریبه دوبار شکست دادن مغولان، سزاوار ریاست بر این اتحادیه می‌داند. او حتی برای تحکیم این اتحادیه، خواهر دیگر خود ملکة خاتون را نیز به عقد ازدواج اتابک لر شرف الدین ابوبکر درآورده بود<sup>۳</sup> تا بر اتحاد بین آنها با خوارزمشاه بیفزاید. اما با حمله جرماغون نویان و ناپدید شدن جلال الدین خوارزمشاه در اوایل سال ۶۲۸ عق<sup>۴</sup> این اتحاد بی‌ثمر ماند. با توجه به آن که مغولان در راه تعقیب جلال الدین به سوی دیاربکر، در حدود اریبل، ترکمنان ایوایی را قتل عام کردند<sup>۵</sup> می‌توان تصور کرد که ایوایی‌ها تا آخرین لحظه به خوارزمشاه وفادار مانده‌اند.

<sup>۱</sup> نسوی، همان، ص ۲۰۰.

<sup>۲</sup> نسوی، همان، صص ۲۲۶-۲۲۷. «ایشان خود در طاعت راغب و بر محو اسم از دفتر اسامی جماعت معاتب بودند».

<sup>۳</sup> شرف الدین بدیلیسی (۱۳۷۷)، *شرفنامه*، تصحیح زرنوف، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۳۸؛ بعد از وی به عقد جانشینیش عزالدین گرشاسف درآمد نک: نظری، همان، ص ۵۲.

<sup>۴</sup> ابوالفرج گریگوریوس ابن عربی (۱۹۸۶)، *تاریخ الزمان*، نقله‌الی العربیه الاب إسحق أرمله، قدم له الاب الدكتور جان موریس فییه، بیروت: دارالمشرق ش ۴، ص ۲۷۷.

<sup>۵</sup> ابن اثیر، همان، ج ۱۲، ص ۱.

### سلیمان‌شاه و مبارزه با مغول

با ناپدید شدن خوارزمشاہ، سلیمان‌شاه خود را مسئول مقابله با مغولان می‌دید. از طرف دیگر، مغولان قصد داشتند تا در قلمرو سلیمان‌شاه، نفوذ کرده و در هنگام فرصت بر بغداد بتازند. لذا هر سال لشکرکشی‌هایی را از دو جهت شمال (یعنی از سمت اربیل و موصل) و شرق (یعنی خانقین و لحف<sup>۱</sup>) انجام داده و گاهی تا نزدیکی‌های بغداد پیش می‌رفتند.<sup>۲</sup> سلیمان‌شاه به مقابله با آن‌ها درآیستاد. چنان‌که از این زمان تا فتح بغداد، نزدیک به سی سال ((۶۲۸-۵۵۶ عق)، با کفار مغول تیغ زده<sup>۳</sup>، و بارها حملات آن‌ها را در هم شکست.<sup>۴</sup> رشادت‌های او در این نبردها، در نظر ایرانیان و مخالفان مغول، چنان حیثیتی به او داد که رشادت‌های او در این نبردها را با رستم دستان و امام علی<sup>۵</sup> مقایسه کرده<sup>۶</sup> و بعدها نیز مرگ او به دست مغول را به شهادت تعییر کنند.<sup>۷</sup> به گفته وصف در همین اوان، مغولان به سرکردگی شخص جرماغون تا نزدیکی بغداد تاختند، اما سپاه پرتعداد بغداد، آن‌ها را در هم شکسته و وادر به عقب‌نشینی کرد.<sup>۸</sup> به نظر می‌رسد که این قضیه توجه سلیمان‌شاه را جلب کرده و او را وادر کرد تا برای ایجاد سد<sup>۹</sup> دفاعی مورد نظر خود به دربار خلافت نزدیک شود.

### سلیمان‌شاه و اتحاد با خلافت عباسی

تهدید همزمان بغداد و قلمرو ایوه از سوی مغول، زمینه را برای نزدیکی آن دو به یکدیگر فراهم کرد. سلیمان‌شاه که می‌خواست با بسیج نیروهای اطراف، به مقابله با نفوذ مغولان در غرب ایران برخاسته و یک کمربند حفاظتی در این منطقه ایجاد نماید، تنها راه چاره را در اتحاد با خلافت عباسی می‌دید. زیرا دربار بغداد، شصت هزار سوار مواجب‌بگیر داشت<sup>۱۰</sup> و در

۱ لحف ناحیه‌ای است که در جنوب شرقی بغداد و غرب کوه‌های زاگرس قرار داشته است و در کتب جغرافیایی به ویژه یاقوت حموی به این نام از آن یاد شده است.

۲ جوزجانی، همان، ج ۲، ص ۱۸۹؛ ابن عبری (۱۹۸۶)، همان، ص ۲۸۳-۲۸۵؛ ابن عبری (۱۳۷۷)، مختصر تاریخ السلوک، ترجمه عبدالرحمان آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۳۴۷.

۳ جوزجانی، همان، ج ۲، ص ۱۹۲.

۴ جوزجانی، همان، ج ۲، ص ۱۹۲.

۵ جوزجانی، همان، ج ۲، ص ۹۶؛ بدليسی، همان، ص ۴۱؛ همچنین رشیدالدین فضل‌الله، همان، ج ۲، ص ۷۱۲. در شرح فتح بغداد، آورده که: دواندار را به قتل آورده، تاج‌الدین پسر دواندار بزرگ را نیز بکشتند اما در همان سطور درباره سلیمان‌شاه گوید: او را با تمامت اتباع و اشیاع شهید کردند. این مؤید احترام قلبی است که رشیدالدین برای او قائل است.

۶ وصف، همان، ص ۳۰.

۷ وصف، همان، ص ۲۷.

زمان اضطرار و با جمع‌آوری نیروهای موقتی، این تعداد به یکصد و بیست هزار تن<sup>۱</sup> هم می‌رسید. خلافت عباسی نیز که همیشه به دنبال اعمال نفوذ در قلمرو ایوه بود، به طمع استفاده از نیروهای ایوایی از چنین اتحادی استقبال کرد. بنابراین، سلیمان شاه، مطیع خلیفه عباسی شده<sup>۲</sup> و سپس کوشید با ازدواج دختر خود برای پسر قشتمر سپهسالار وقت بغداد، پیوند خود با دربار خلافت را تقویت نماید.<sup>۳</sup> در مراسم عزاداری المستنصر بالله و جلوس المستعصم در سال ۴۰ عق سلیمان شاه نیز حضور داشت.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد که او از همین زمان در بغداد ساکن شده و طی روالی روندی نامعلوم، ترکمانان ایوایی به عنوان بخش ثابت جناح چپ لشکر بغداد در آمده<sup>۵</sup> و سلیمان نیز عنوان سپهسالاری گرفت.<sup>۶</sup> از سخنان او در هنگام مرگ<sup>۷</sup> بر می‌آید که او امیدوار بود با تصدی فرماندهی سپاه، بتواند خلیفه عباسی را با خود همراه ساخته و آمال خود در مقابله با مغول را محقق سازد.<sup>۸</sup>

### سلیمان شاه و اتحادیه ضد مغول

چنان که گفته شد، بعد از مرگ جلال الدین خوارزمشاه، و پذیرش سپهسالاری خلیفه، دربار سلیمان شاه به صورت یک هستهٔ مرکزی تلاش برای تشکیل اتحادیه مقاومت علیه مغولان در آمده و با توجه به اتحادی که با اتابکان لر کوچک پیدا کرده بود، تا حدودی به این هدف نیز دست یافته بود. اما با روی کار آمدن اتابک حسام الدین خلیل بن بدر در لرستان، اوضاع دگرگون گشت. او اتابک قبلی عزالدین گرشاسف، متحد و همسر خواهر سلیمان شاه را به قتل رسانده و

۱ وصف، همان، ص ۳۰.

۲ حمدالله مستوفی (۱۳۶۴)، تاریخ گریده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۳۶۷.

۳ ابن فوطی (۱۹۹۷)، همان، ص ۱۳۱.

۴ همان، ص ۱۹۶.

۵ حسینی، همان، ص ۱۷۷؛ جوزجانی، همان، ج ۲، ص ۹۲.

۶ منابع از سلیمان شاه ایوه با نامهای امیر علم خلیفه مستعصم، قائد لشکر مستعصم، سردار سپاه و پهلوان لشکر مستعصم یادکردگاند. نک: جوزجانی، همان، ج ۲، ص ۹۸-۹۰؛ محمدبن خاوندشامیرخواند (۱۳۸۰)، روضة الصفا، به اهتمام جمشیدکیان فر، ج ۸، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۲۵۰؛ بناکتی، همان، ص ۴۱۸؛ وصف الحضره، همان، ص ۲۷.

۷ رشیدالدین فضل الله، همان، ج ۲، ص ۷۱۲. آورده که هلاکو از او پرسید: «که چون اختر شناس و منجم بودی و بر احوال سعود و نحوس ملک واقف، چگونه روز بد خود را ندیدی و مخدوم خود را پند ندادی تا از راه صلح به خدمت ما مبادرت نمودی. سلیمان شاه گفت خلیفه مستبد و بی سعادت بود، پند نیکخواهان نمی‌شنید».

۸ با توجه به زندگی ایلیاتی و استقلال طلبی که در وجود ایلات هست، و در نتیجه آن سلیمان شاه می‌باشد از زندگی در شهر بیزار و از فرمانبری گریزان باشد و هم با عنایت به این که او به جای تلاش برای تحکیم بیشتر قدرت خود و پی ریزی یک سلسله حکومتی توأم‌مند، جایگاه خود را به عنوان یکی از کارگزاران تحت فرمان خلیفه تنزل بخشید و به فرمانده سپاه و اطاعت از خلیفه اکتفا کرد، می‌توان تصور کرد که او در مبارزه با مغولان از اعتقادی راسخ برخوردار بود.

بلافاصله نسبت به مغولان ابراز اطاعت کرده و به رغم تردید بی‌دلیل برخی پژوهشگران<sup>۱</sup> خود را به عنوان یکی از شختگان مغول معرفی کرد.<sup>۲</sup> از آن‌جا که این قضیه، هم خروج وی از اطاعت خلیفه بود و هم تدابیر دفاعی سلیمان‌شاه را مخدوش می‌ساخت، واکنش تند سلیمان‌شاه را در بی‌داشت؛ چنان‌که در یک ماه ۳۱ بار با یکدیگر جنگیدند.<sup>۳</sup>

در نهایت اتابک لر، با یاری مغولها به قلمرو ایوه در حدود خانقین حمله و آن‌جا را قتل و غارت کرد و در ادامه، مرکز حکومت سلیمان‌شاه یعنی قلعه بهار را تاخت و ضمیم تصرف آن، عمریگ برادر سلیمان‌شاه و گروهی از خویشانش را به قتل رساند.<sup>۴</sup> سلیمان‌شاه در سال ۴۲ عق با سپاه دارالخلافه به مقابله شتافته و در نزدیکی حلوان حسام‌الدین را به قتل رساند و سرش را از دروازه خانقین آویزان ساخت.<sup>۵</sup> به روایت رشیدالدین دو قلعه از ولایت حسام‌الدین خلیل به دست سلیمان‌شاه افتاد، قلعه مستحکم شنگان و قلعه دزبر در میان شهر شاپور خواست.<sup>۶</sup>

در سال ۴۳ عق، مغولان برای انتقام حسام‌الدین خلیل، از دو سو قلمرو سلیمان‌شاه را مورد حمله قرار دادند؛ از یک سو به سمت اربیل تاختند و از دیگر سو از سمت لرستان و خانقین حمله برده و پس از قتل و غارت اتباع سلیمان‌شاه تا حدود بعقوبا پیشروی کردند، اما مقاومت سلیمان‌شاه آن‌ها را بدون حصول نتیجه بازگرداند.<sup>۷</sup> بدین ترتیب سلیمان‌شاه ضمیم غلبه بر

<sup>۱</sup> روح الله بهرامی، مهدی صلاح (۱۳۹۰)، «دولت آل خورشید و خلافت عباسی»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، س. ۳، ش. ۳ (پیاپی ۱۱)، صص ۹۲-۹۱. بدون ارائه دلیلی منطقی در اطاعت خلیل خطاب به منگو قاآن مبنی براین‌که «ما از قدیم هوایخواه خاندان شما بوده‌ایم» (بدلیسی، همان، صص ۴۰-۴۱)، نیز به خوبی مؤید اطاعت خلیل از مغول است. البته شادروان قزوینی به درستی اقدام خلیل بن‌بدر علیه عزالدین گرشاسف را به اطاعت او از مغول مربوط می‌داند.

<sup>۲</sup> ابن‌الحیدد، همان، ج. ۸، ص. ۳۳۹؛ رشیدالدین، همان، ج. ۱، ص. ۶۰۶؛ بناتکی، ص. ۲۱۳؛ ابن‌فوطی (۱۹۹۷)، همان، ص. ۲۳۰. نیز خلیل بن‌بدر را از رهبران کرده‌ای داند که بر خلیفه خروج و در زی متضوفه بود و خود را مرید سید احمد رفاعی می‌دانست و عقاید ابाहی‌گری داشت و مبلغ آن بود و به مغولان پیوست در نهایت توسط سپاهیان سلیمان‌شاه کشته شد.

<sup>۳</sup> مستوفی (۱۳۶۴)، همان، ص. ۵۵۶. ممکن است آنچه را که جوزجانی، همان، ج. ۲، ص. ۱۹۲) درباره نبردهای متعدد سلیمان‌شاه با غولان آورده انعکاسی از همین نبردها باشد.

<sup>۴</sup> بدلیسی، همان، صص ۳۹-۴۰؛ نظری، همان، صص ۵۲-۵۳.

<sup>۵</sup> ابن‌الحیدد، همان، ج. ۸، صص ۲۳۹-۲۴۱؛ ابن‌فوطی (۱۹۹۷)، همان، ص. ۲۳۰.

<sup>۶</sup> رشیدالدین فضل‌الله، همان، ج. ۱، ص. ۶۰۶ بناتکی، همان، ص. ۲۱۳؛ مستوفی تاریخ نبرد را در ۴۰ عق در صحرا شاپور خواست می‌داند. مستوفی (۱۳۶۴)، همان، ص. ۵۵۶.

<sup>۷</sup> ابن‌الحیدد، همان، ج. ۸، صص ۲۳۹-۲۴۱؛ ابن‌فوطی (۱۹۹۷)، همان، ص. ۲۴۰؛ ابن‌عبری (۱۹۸۶)، همان، ص. ۳۸۹؛ رشیدالدین، همان، ج. ۱، صص ۶۰۶-۶۰۷.

مغولان، بخش‌هایی از لرستان را نیز در تصرف گرفت تا از نفوذ مغولان در آن منطقه و اعمال فشار بر بغداد ممانعت کند.

### سلیمان‌شاه و سقوط بغداد

تلاش‌های سلیمان‌شاه در مهار پیشروی مغولان به سوی بغداد به دلیل بی‌توجهی خلیفه عباسی بی‌نتیجه مانده و سرانجام در سال ۵۵۵ عق بغداد مورد حمله مغول قرار گرفت. لشکریان مغول که در آذربایجان و جبال بودند و سلیمان‌شاه با آنها جنگیده و عده‌ای از آنها را کشته بود، نزد هولاگو که در آن زمان در خراسان بود، رفته و از وی یاری خواستند.<sup>۱</sup> بنابراین، بعد از فتح الموت در ۵۴۴ عق، هولاگو خان بر فتح بغداد مصمم شد. به ادعای جوزجانی، در این زمان سلیمان‌شاه همراه با ابوبکر پسر خلیفه، نیروهای پیش تاخته مغول را عقب راندند.<sup>۲</sup> هولاگو خان نیز بعد از فتح الموت به همدان رفت. در این زمان بسیاری از حکمرانان محلی<sup>۳</sup> با هولاگو همراه شدند.<sup>۴</sup> هولاگو از آنجا ایلچی نزد خلیفه فرستاد و خواست که یا خود به نزد او بیاید یا این که وزیر، سلیمان‌شاه و دو تدار را نزد او بفرستد.<sup>۵</sup> این که نام سلیمان‌شاه به عنوان یکی از سه رکن اساسی دربار بغداد نام برده می‌شود، گویای اهمیت و نقش کلیدی سلیمان‌شاه در تنظیم امور دفاعی در برابر مغول است. پاسخ نامساعد خلیفه، هولاگو را در حمله به بغداد راسختر کرد. اما با توجه به آوازه بلند و توان دفاعی سلیمان‌شاه و دربار بغداد در برابر مغولان، سعی کرد که با دقت، تمام روزنده‌ها و مسیرهایی را که می‌توانست به دربار بغداد کمک کند، مسدود نماید. بنابراین، او «خواست که پیش‌تر لشکر به اطراف و جوانب بغداد فرستد که کوههای سرافراز منبع است مسخر کند»<sup>۶</sup> از آنجا که اکثر این کوههای منبع در قلمرو ایوه قرار داشت و هم این که رکن اساسی لشکر خلیفه، فوج ایوابی بودند، هولاگو نخست در صدد برآمد تا در قلمرو ایوه نفوذ کرده و کمک آنها به بغداد را قطع کند.

لذا هولاگو ضمن برقراری ارتباط با حسام الدین عکه، رئیس کردهای ساکن در قلمرو ایوه<sup>۷</sup>

۱ جوزجانی، ج. ۲، ص. ۱۹۰.

۲ جوزجانی، همان، ج. ۲، ص. ۱۹۲؛ وصف، همان، ص. ۳۰.

۳ همچون بدرالدین لؤلؤ حکمران موصل، بدرالدین مسعود اتابک لر کوچک و اتابک فارس ابوبکر.

۴ مستوفی (۳۶۴)، همان، ص. ۵۵۷.

۵ رشیدالدین فضل‌الله، همان، ج. ۲، ص. ۷۰۰؛ ابن‌عربی (۱۳۷۷)، همان، ص. ۳۷۱؛ بناکتی، همان، ص. ۴۱۶.

۶ رشیدالدین فضل‌الله، همان، ج. ۲، ص. ۷۰۵.

۷ ابن‌خلدون، همان، ص. ۸۹۹.

که از سوی خلیفه به امارت قلعه در تنگ منصوب شده و با سلیمان‌شاه رقابت داشت، حکومت برخی از دژهای استراتژیک قلمرو ایوه را به او واگذار کرد. در نتیجه «مطلوب دیرینه او به حصول پیوست و لشکریان سلیمان‌شاه (ترکمانان ایوه) نزد او جمع شدند». <sup>۱</sup> اگر چه او مدتی بعد پشیمان شده و در خواست صلح با خلیفه کرد، ولی افشاء ماجرا، خشم هولاگو خان و تخریب تمامی دژها و کشتار اهل و عیالش را در پی داشت.<sup>۲</sup> این قضیه پای لشکر مغول را به قلمرو ایوه گشود و در عین حال، امکان وصول امداد از این منطقه به بغداد را از بین برد. شکست مذاکرات بعدی با خلیفه،<sup>۳</sup> هولاگو را در لشکرکشی به بغداد مصم نمود. او لشکر خود را از سه قسمت روانه بغداد نمود: یکی از راه اربل، شهر زور و دوقوا، دیگر از راه لرستان و بیات، و خود هولاکو از راه کرمان‌شاهان و حلوان.<sup>۴</sup> ظاهراً به خاطر احتمال تحرکات ایوه‌ها است که مسیر اردوی اصلی، از قلب قلمرو ایوه تعیین شد.

این اردو، در هنگام عبور از کرمانشاهان «قتل و غارت کردند» و بلاfacله به فرماندهان دو جناح دیگر ایلچی فرستادند تا «به تعجیل حاضر شوند» و آن‌ها در طاق‌گرا به حضور هولاگو رسیدند.<sup>۵</sup> با توجه به شیوه معمول مغول، که به افراد و شهرهای تسلیم (ایل) شده تعرضی نمی‌رسانند، این قتل و غارت می‌تواند مؤید مقاومت ترکمانان ایوه در آن حدود باشد.<sup>۶</sup> چنان‌که گفته شد، بعد از قتل اتابک خلیل، قلمرو اتابکان لر کوچک نیز زیر فرمان

۱ رشیدالدین‌فضل‌الله، همان، ج ۲، ص ۷۰۵.

۲ رشیدالدین‌فضل‌الله، همان، ج ۲، ص ۷۰۶.

۳ نصیرالدین طوسی (۱۳۷۵)، ذیل جهانگشا؛ گفیت واقعه بغداد، ضمیمه تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب، ص ۲۸۱.

۴ طوسی، همان، صص ۲۸۲-۲۸۳.

۵ رشیدالدین‌فضل‌الله، همان، ج ۲، ص ۷۰۸.

۶ مؤید دیگر مقاومت این‌که تا فاصله‌ای که ایلچی فرماندهان اردوهای شمالی و جنوبی را دعوت کرده و بیانند، اردوی هولاگو فقط از کرمانشاه تا طاق‌گرا پیش رفته بود. در حالی که فاصله کرمانشاه تا طاق‌گرا به صورت کاروان روی هم بیش از سه روز نبوده، بنابراین به نظر می‌رسد که دامنه مقاومت ایوابی‌ها آن‌قدر بوده که اردو را تا این زمان مغلط کرده و باعث کندی حرکت آن‌ها شده بود. جالب‌تر آن‌که فرماندهان سپاه، دو تن از طلايهداران لشکر بغداد را اسیر با خود آورده بودند، و این بدان معنا است که آن سپاه آن‌قدر جلو رفته بودند که با طلايه لشکر بغداد مصادف شده بودند در حالی که اردوی هولاگو، تازه به طاق‌گرا رسیده بود. علاوه بر این، هولاگو برای این‌که بتواند به دو جناح شمالی و جنوبی که از قبل به بغداد رسیده بودند، برسد ناچار شد تا اغروف و بار و بنه خود را در خانقین جاگذاشت و با سرعت خود را به بغداد برساند. آن‌کندی اولیه و این تعجیلی آخری نشان می‌دهد که عبور آن‌ها از قلمرو ایوه راحت و بدون درد سر نبوده است (رشیدالدین‌فضل‌الله، همان، ج ۲، ص ۷۱۰). مستوفی نیز تصریح دارد که هولاگو «در ولایت کردستان (– یعنی همان قلمرو سلیمان‌شاه) قتلی عظیم کرد و اکثر امراء آن ولایت را بکشت». مستوفی (۱۳۶۴)، همان، ص ۵۸۹.

سلیمان شاه به حساب می‌آمد، بدین معنی که مسیر اردوی جنوبی نیز در لرستان و بیات، از قلمرو سلیمان شاه عبور می‌کرد. از روایت خواجه رشید مبنی بر آن که «در آن ایام کیتو بوقا هم از بلاد لرستان بسیاری بگرفته لطفاً و عنفاً»<sup>۱</sup> آشکارا بر می‌آید که هواداران و کارگزاران سلیمان شاه، اجازه عبور لشکر مغول از قلمرو خود را نداده‌اند. اما با توجه به حضور اتابک لر بدرالدین مسعود در اردوی مغول و همراه با کیتبوقا،<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که برخی لرها به هواداری از وی، شهرها و قلاع خود را تسليم کرده‌اند.

هنگامی که مغولان به این طریق در حال پیشروی بودند، عده‌ای از بزرگان دارالخلافه از جمله سلیمان شاه ایوه، نزد وزیر رفته و با او مشورت کردند. سلیمان شاه با انتقاد از غفلت دربار خلیفه، ضمن اشاره به لزوم شتاب در گردآوری و تنظیم نیروی دفاعی، درباریان خلیفه را از بی‌رحمی مغولان انذار داد. او در ادامه با اظهار این که «... و در این حال اگر مغول جمله جانب را فرو نگرفتندی جمع لشکر اطراف سهل بودی و من با لشکری شیخون برده ایشان را پراکنده گردانیدمی...»<sup>۳</sup> تأکید می‌کند که بر اثر غفلت دربار خلیفه، مغولان توانسته‌اند، با اعمال نفوذ در قلمرو ایوه، حاکمیت خلیفه بر آن قلمرو را سلب کنند و سپس اضافه کرد که «و اگر برخلاف متصور افتاد، جوانمردی را اولی آن که در میدان جنگ به نام ننگ کشته شود». هنگامی که این سخنان به گوش خلیفه رسید آن را «پسندیده داشت و با وزیر گفت: سخن سلیمان شاه در جان خسته اثر دارد».<sup>۴</sup> و به وزیر دستور داد تا با سلیمان شاه همکاری کند تا بتواند لشکر را تجهیز کند، اما با تعلل وزیر و عدم کمک مالی خلیفه، کاری از پیش نرفت.<sup>۵</sup>

با پیشروی مغول، بخشی از سپاه بغداد به فرماندهی دواتدار صغیر، فتح‌الله بن کرد و قراستقو در ناحیه انبار به مقابله با مغولان شتافتند و به رغم پیروزی اولیه، شکست خورده و فقط دواتدار با عده کمی به بغداد بازگشت.<sup>۶</sup> سرانجام، بغداد محاصره شد و سلیمان شاه مسئولیت حفاظت از دیوارهای شهر را بر عهده گرفت.<sup>۷</sup> او به همراه «دیگر وجوه لشکر و

۱ رشیدالدین فضل‌الله، همان، ج. ۲، ص. ۷۰۹.

۲ مستوفی (۱۳۶۴)، همان، ص ۵۵۷.

۳ رشیدالدین فضل‌الله، همان، ج. ۲، ص ۷۰۳.

۴ همان‌جا.

۵ همان‌جا.

۶ همان، صص ۷۰۳-۷۰۴.

۷ وصف، همان، صص ۳۳-۳۴؛ ابن عبری، همان، ص ۳۷۲؛ بناكتی، همان، ۴۱۷.

۸ ابن عبری (۱۹۸۶)، همان، ص ۳۰۷.

ممالیک خاصه تکثیر سواد را از عامه بغداد گروهی انبوه با انواع اسلحه مدد فرستادند.<sup>۱</sup> هولاگو برای جلوگیری از فرار اهالی، دستور داده بود که «از بالا و زیر بغداد جسر بسته و کشته گذاشته که کسی از جانب غربی فرار نکند». بعد از پنجاه روز مقاومت، سرانجام، در روز دوشنبه ۲۸ محرم مغولها «سر دیوارها را از مردم خالی کرده و تمامی دیوارهای شرقی را مسلم کرده بودند».<sup>۲</sup>

بنابراین، خلیفه پس از نومیدی از مقاومت، باب مذاکره را گشوده<sup>۳</sup> سلیمانشاه را وادر کرد تا در روز پنجشنبه غره صفر ۵۶ عق نزد هولاگو بیاید. هولاگو او را باز پس فرستاد و دستور داد تا «متعلقان خود را» نیز به تسلیم وادراد<sup>۴</sup> سپاهیان به فرمان او و دیگر سرداران که تسلیم شده بودند، دست از مقاومت برداشته و به امید آن که شاید از مرگ رهایی یابند، از شهر خارج شده و به اردوی هولاگو با خلف وعده، دستور داد «تا تمامت را بکشتند و آنچ در شهر ماند در نقبهای گلخنهای گریختند».<sup>۵</sup>

در این هنگام، بدرالدین مسعود اتابک لر کوچک که به مغولان پیوسته و می‌خواست سلیمانشاه را از هولاگو بگیرد؛ اما او نپذیرفت<sup>۶</sup> و در روز بعد یعنی دوم صفر، سلیمانشاه را با هفتصد تن از نزدیکانش به حضور طلیبه و او را محاکمه کرد که «چون اخترشناس و منجم بودی و بر احوال سعود و نحوس ملک واقف، چگونه روز بد خود را ندیدی و مخدوم خود را پند ندادی تا از راه صلح به خدمت ما مبادرت نمودی». پاسخ شجاعانه سلیمانشاه به وی مبنی براین که «خلیفه مستبد و بی‌سعادت بود، پند نیکخواهان نمی‌شنید»، مؤید استواری وی در راه مبارزه با مغول و ناخرسنی از پی‌تدبیری خلیفه و اهمال وی در مقابله با مغولان است و در عین حال، رنجی را که برای همراه نمودن خلیفه با خود کشیده، بازگو می‌کند پس از این محاکمه، «فرمان شد تا او را با تمامت اتباع و اشیاع شهید کردن». سر سلیمان را از تن جدا ساخته و همراه سر دیگر سرداران به موصل فرستاد، تا بدرالدین لؤلؤ حکمران آن شهر از دروازه موصل بیاویزد. بدرالدین که با سلیمانشاه دوست بود، بگریست، لکن از ییم جان سر ایشان بر دار کرد.<sup>۷</sup> زن و

۱ وصف، همان، ص ۳۵؛ حافظ ابرو، همان، ج ۲، ص ۶۴.

۲ رشیدالدین فضل الله، همان، ج ۲، ص ۷۱۰.

۳ همانجا.

۴ طوسی، همان، ص ۲۸۷.

۵ همان، ص ۲۹۱.

۶ رشیدالدین فضل الله، همان، ج ۲، ص ۷۱۱.

۷ مستوفی، همان، ص ۵۵۷؛ بدليسی، همان، ص ۴۱-۴۰.

۸ رشیدالدین فضل الله، همان، ج ۲، ص ۷۱۲.

فرزندان وی را به اتابک لر بدرالدین مسعود دادند.<sup>۱</sup> اتابک با آنها به احترام رفتار کرده و بعد از آبادانی بغداد، آنها در بازگشت مخیر گذاشت و فرزند او پرچم بن سلیمان شاه، بازگشت و با تقب قطب الدین یکی از عناصر متنفذ بغداد در عهد ایلخانان باقی ماند.

### نتیجه‌گیری

ترکمانان ایوابی بخشی از اقوzها بودند که در نیمة نخست سده ششم مهاجرت کرده و در مراتع کوهستانی در غرب ایالت جبال مستقر شدند. ضعف سلاجقیان در نیمة دوم سده ششم، زمینه را برای قدرت‌یابی ایلات ترکمان در نقاط مختلف کشور همچون آذربایجان، فارس و خوزستان فراهم کرد. در این زمان، ایلات ایوه نیز به زعامت آل پرچم، برای تشکیل حکومت دست به کار شدند. از آن پس با افزایش اختلاف میان خلافت و سلطنت، امارت ایوه نیز به عنوان یک دولت حائل به رسمیت شناخته شد. با حمله مغول و نابودی حکومت خوارزمشاهی، ترکمانان ایوابی به سرکردگی شهاب الدین سلیمان شاه ایوه به مقابله با مغول برخاستند. سلیمان شاه برخلاف دیگر حکومتهای محلی در مبارزه با مغول اصرارداشت. او نخست با پیوستن به جلال الدین خوارزمشاه از یک سو و اتحاد با اتابکان لر کوچک، به عضویت هسته مرکزی یک اتحادیه ضد مغول به ریاست خوارزمشاه درآمد. او بعد از مرگ خوارزمشاه کوشید تا این اتحادیه را به زعامت خلیفه عباسی ادامه دهد؛ ولی پیوستن اتابک لر کوچک به مغولان، این اتحادیه را از هم پاشید. لذا سلیمان شاه با انتقال به بغداد و تصدی منصب سپهسالاری، سعی کرد آمال و اهداف ضد مغولی خود را از طریق دربار خلافت پیگری نماید. اگر چه او قریب به سی سال در برابر پیشوای مغولان به سوی بغداد ایستادگی کرده بود، به خاطر اهمال کاری خلیفه، در لشکرکشی نهایی مغول به سرکردگی هولاگو در ۵۵ عق، نتوانست کاری از پیش ببرد و سرانجام بعد از پنجاه روز دفاع از شهر بغداد، تسلیم و در دوم صفر ۵۶ عق به دست مغولان کشته شد و امارت ایوه نیز از هم پاشید.

### منابع و مأخذ

- ابن ابیالحدید، عزّالدین بن هبةالله (۱۹۶۵م)، *شرح نهج البلاعه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، [بی‌جا]:  
دارالحیاء لطبعات الکتب العربیة، عیسی البابی الحلی و شرکائه.

۱ مستوفی (۱۳۶۴)، همان، ص ۵۵۷؛ بدليسی، همان، ص ۴۱.

۲ ابن فوطی (۱۳۷۴)، همان، ج ۳، ص ۳۶۷.

- ابن اثیر، عزالدین علی (١٣٩٩ق)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (١٤٠١م)، *تاریخ ابن خلدون المسمی بالعبر فی دیوان المبتدأ و الخبر و... تحقیق ابوصہیب الکرمی*، ریاض: بیت الفکار الدولی.
- ابن ساعی، علی بن انجب الخازن (١٣٥٣ق)، *الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عيون السیر*، الجزء الناسع، عنی بنشره مصطفی جواد، بغداد: مطبعة السریانیة الكاثولیکیة.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (١٨٦٠)، *الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه*، تحقیق و اهلوارد، گریفزوولد: [بی‌نا].
- ابن عبری، ابوالفرح گریگوریوس (١٣٧٧)، *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه عبدالمحمد آتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ----- (١٩٨٦م)، *تاریخ الزمان*، نقله الى العربیه الأب إسحق أرمله، قدم له الأب الدكتور جان موریس فییه، بیروت: دارالمشرق ش م .
- ابن فوطی، عبدالرازاق بن احمد الشیبانی (١٩٩٧)، *الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائة السابعة*، حققه و ضبط نصه و علق علیه بشار عواد معروف و عماد عبدالسلام رؤوف، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- ----- (١٣٧٤)، *مجمع الآداب فی معجم الألقاب*، تحقیق محمد الكاظم، تهران: مؤسسه الطباعة و النشر وزارة الثقافة والإرشاد الاسلامی.
- اشپول برتولد (١٣٧٢)، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی.
- اومانی، اثیر (١٣٩١)، *دیوان اشعار*، تصحیح امید سروری و عباس ییگ جانی، تهران: کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی.
- بدليسی، شرف الدین (١٣٧٧)، *شرف‌نامه*، تصحیح زرنوف، تهران: انتشارات اساطیر.
- بن‌اکی، داوین محمد (١٣٧٨)، *روضۃ اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب*، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بویل، جی. آ. (١٣٧١)، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران در عصر مغول»، در *تاریخ ایران کمبریج*، گردآوری جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، ج ٥، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بهرامی روح الله، صلاح مهدی (١٣٩٠)، «دولت آل خورشید و خلافت عباسی»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، س ٣، ش ٣ (پیاپی ١١).
- جوز جانی، منهاج سراج (١٣٦٣)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، عظاملک (١٣٧٥)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (١٣٨٧)، *جغرافیای حافظ ابرو* (قسم مربوط به عراق، خوزستان، فارس) تصحیح و تحقیق صادق سجادی، تهران: میراث مکتب.
- حسینی صدرالدین ابوالغوارس (١٩٣٣)، *اخبار الدولة السلجوقية*، تصحیح محمد شفیع، لاھور: [بی‌نا].
- دیر سیاقی، محمد (١٣٤٦)، *سلطان جلال الدین خوارزمشاه*، تهران: کتابخانه ابن سینا.

- راوندی، علی بن سلیمان(۱۳۶۳)، راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: علی اکبر علمی.
  - رحمتی، محسن(۱۳۸۶)، «تأملی در باب قلمرو علی شُکر»، مجله تاریخ ایران و اسلام دانشگاه لرستان، س. ۱، ش. ۲.
  - رشیدالدین فضل الله(۱۳۶۷)، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.
  - رشیدلوو، بی بن(۱۳۶۸)، سقوط بغداد و حکمرانی مغولان در عراق، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان قدس.
  - زبیدی، محمد بن محمد مرتضی(۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر الفتاوی، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر.
  - سومر فاروق(۱۳۹۰)، اغوزها، ترجمة وهاب ولی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
  - ----- (۱۳۶۹)، قرائونیلوها، ترجمة وهاب ولی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
  - شبانکارهای، محمد بن علی(۱۳۶۳)، مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر.
  - طوسی نصیرالدین(۱۳۷۵)، ذیل جهانگشا: کیفیت واقعه بغداد، ضمیمه تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد فروینی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
  - کاشغری محمد بن محمد بن حسین(۱۳۳۳)، دیوان اللغات الترك، تصحیح معلم رفت، استانبول: مطبعة عامرة.
  - لسترنج، گای(۱۳۶۴)، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
  - لمبتون، آن(۱۳۷۲)، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
  - مرسلپور، محسن - اسدی مهدی(۱۳۹۱)، «تکاپوی خلیفه مسترشد عباسی برای کسب قدرت دنیوی و تقابل او با سلجوقیان عراق»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، ش. ۱۵.
  - مستوفی، حمدالله(۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوابی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
  - ----- (۱۳۶۲)، نزهه القلوب، تصحیح گای لسترنج، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
  - منصوری، فیروز(۱۳۶۵)، «سلیمان شاه ملک ایوه و ترکمانان ایوانی»، مجله آینده، س. ۱۲.
  - میرخواند، محمد بن خاوند(۱۳۸۰)، روضة الصفا، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: انتشارات اساطیر.
  - نظری، معین الدین(۱۳۸۳)، منتخب التواریخ، به اهتمام پروین استخری، تهران: انتشارات اساطیر.
  - نسوی، شهاب الدین محمد خرونذی زیدری(۱۳۶۵)، سیرت جلال الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی.
  - وصف الحضره، فضل الله بن عبدالله(۱۳۳۸)، تاریخ وصف الحضره، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.
- Minorsky, V(1960), “Bahārlū”, *Encyclopaedia of Islam*, New Edition. Leiden: Brill.

### نسب نامه خاندان پرچم

